

سخن روز

حکومت را باید از دین جدا ساخت

تا

وجدان انسانی ، آزاد و آفریننده بشود

در جامعه ای که حکومت از دین جدا ساخته نشده است ، وجدان
آفریننده و آزاد انسان ، بکار نخواهد افتاد

فرهنگ ایران ، به « سرچشمه آفرینندگی در هر انسانی » ، دین میگفت « دائنا = دا + نا » که همان واژه « دین » باشد ، به معنای « نای نو آورو مُبدع ، یا نای اندیشنده ». نای ، اصل زاینده و آفرینندگی و موسیقی بود . سپس ، این نام را به « آموزه هائی » دادند که باید به آن ها ایمان آورد ، و با این ایمان ، گواهی بر آن داد که :
انسان ، سرچشمه آفرینندگی بینش « نیست . در واقع ، دین جعلی ، باید جانشین دین حقیقی شود . امروزه ، باید در کشور های اسلامی ، ایمان به این دین جعلی داشت (الله ، جاعل است) ، تا حق به زنده بودن در آن اجتماع و حق عضویت در آن اجتماع را داشت . به عبارت دیگر ، باید به آن گواهی داد که : من همیشه در زندگی ام خواهم کوشید که ، سرچشمه آفریننده بینش تازه نباشم ، و بر ضد آفرینندگی خود ، پیکار کنم . به همین علت ، هر چه من از این پس میاندیشم ، باید مشتق از آن آموزه باشد ، و برای درستی هر اندیشه ام بایستی گواهی از آن آموزه و یا کتاب بیاورم و گرنه اندیشه ای که از من سرچشمه گرفته ، به خودی خود ، هیچ ارزشی و اعتباری ندارد . این نفی ارجمندی و شرافت انسانست .

« جداسازی دین جعلی از حکومت » ، به هدف « پیوند دادن دین حقیقی با حکومت » است . جمع دین جعلی و حکومت باهم ، جعلی سازی حکومت است . حکومت ، هنگامی جعلیست که از خردمردمان ، سرچشمه نگرفته باشد دین جعلی (دینی که استوار بر ایمان است) ، حکومت را نیز ، جعلی و ساختگی میسازد . حکومت ، بر پایه این اندیشه ، بنا میشود که « انسان ، سرچشمه آفریننده بینش » است (یعنی بازگشت به دائنا ، که به معنای وجدان زاینده و آفریننده در هر

انسانی است) . مسئله ما، این نیست که خود را با « دین جعلی، که سده ها حاکم بر جامعه است » ، سازگار و هم آهنگ سازیم . بلکه مسئله ما، اینست که دوباره « دین حقیقی مان را که همان وجدان زاینده و نوآفرین است » در خود ، جوشان و فوران سازیم .

مسئله بنیادی ما ، تضاد « دین ایمانی » و « دین حقیقی یا وجدان آفریننده » است . دین حقیقی ، بیان اصالت انسان ، بیان آفرینندگی انسان ، بیان خودجوش بودن بینش از انسان است . این دین (سرچشمه آفرینندگی بینش) در هر انسانی ، پوشیده است، و کسی آنرا نمیشناسد که به آن گواهی یا شهادت بدهد به دین حقیقی ، هیچکس گواهی نمیدهد، و نیازی به گواهی ندارد . انسان به چیزی گواهی میدهد که ثابت و سفت است و آنرا میشناسد و حق ندارد آنرا تغییر بدهد

انسان ، به دین ساختگی، گواهی میدهد که چیره بر اجتماع و آگاه بود او است ، و انسان ، همیشه به آن تظاهر میکند ، و بقول مشهور، همرنگ جماعت میشود ، و جامه ای را که همه یکنواخت به تن کرده اند ، او نیز میپوشد ، و بدینسان ، در رفتار و گفتار و کردارش ، همیشه به ایمانش، شهادت میدهد . « دین ساختگی » را عرفا ، « شریعت » مینامیدند، و دین حقیقی را ، **حقیقت** . **شریعت ، بهر تن باشد ، حقیقت بهر دل باشد (عطار)** زیستن در این تضاد و تنش ، زیستن همیشگی ایرانیان در دروغ و ریا و نفاق بوده است همه اشعار عطار و مولوی ، حکایت از درد و عذاب از این تضاد و تنش میکند . اینست که باید ، امکان پیدایش دین حقیقی (سرچشمه درونه انسان از نو، جوشان شود) داده شود بدین علت است که « جداسازی حکومت از دین - ایمانی و جعلی ، در واقع ، باز شدن و شکوفاشدن سرچشمه آفرینندگی بینش در هر انسانی، و بازگشت به دانا (تجربه اصیلی که فرهنگ ایران از دین داشته است) است . حکومت ، از دین ساختگی استوار بر ایمان ، رها ساخته میشود ، تا دین حقیقی که سرچشمه آفرینندگی بینش از خود انسان است ، نیرو به حکومت برساند . حکومت ، از این پس از شیره جان و جدان زاینده خود انسان، تغذیه میگردد . اینست که دین ساختگی ، از این جابجاشدن ، میترسد و خطر وجودی خود را درمی یابد